دکتر مصدق از پس ابرهای تیره

واسعی، فرید

 اشاره‏ در بخش نخست این نوشتار،به خاستگاه اجتماعی دکتر مصدق‏ و آغاز ورود وی به عرصهء سیاست و ارتقای او تا سمت نخست‏ وزیری پرداختیم.بخش حاضر،به رسیدن این شخصیت تاریخ‏ معاصر به اوج شهرت و قدرت و سپس پیمودن مسیر سقوط وی‏ می‏پردازیم.

انتشار شمارهء پیشین،واکنشهای مختلفی را در برداشت و گروهی‏ از خوانندگان به صورت کتبی یا تلفنی دیدگاههای خود را دربارهء این‏ مقاله با ما در میان گذاشتند.بعضی از اینکه کیهان فرهنگی رسالت‏ اطلاع‏رسانی خود را در مورد زوایای زندگی دکتر مصدق-که کمتر به‏ آنها پرداخته شده-به انجام رسانده اظهار خوشوقتی می‏کردند و حال‏ آنکه عده‏ای با همین ویژگی مخالفت می‏ورزیدند.سخن این دسته‏ از خوانندگان عزیز آن بود که بازگویی محیط نشو و نمای مصدق، جز آنکه تلاش در راستای مشوه کردن چهرهء او به شمار رود،هنر دیگری ندارد!و یا جمع دیگری از دوستان به کج‏سلیقگی!ما را در انتخاب مقطع کنونی برای انتشار مقاله نمی‏پسندیدند.

بعضی از نامه‏ها و تماسهای تلفنی نیز از رعایت کمترین اصول‏ اخلاق و ادب عاری بود و سراسر نوشته و گفته‏های آنها را ناسزا در بر می‏گرفت.کوشیدیم حتی آنها را با سعهء صدر تحمل کنیم و آن را با باصطلاح هزینهء گفتمان در جامعهء مدنی تلقی نماییم.

با این همه،کم نبود اظهار نظرهایی که انتقادات مشفقانه‏ای در بر داشت و اگر از بعضی از آنها که انتشار چنین مقالاتی را برای ما خطرناک!می‏خواندند بگذریم،از نظرات راهگشای این خوانندگان‏ عزیز حتما بهره خواهیم جست.و بالاخره،همانطور که در شمارهء پیشین یادآور شدیم،آمادگی خود را برای انتشار هر نقد علمی و تاریخی بر این مقاله اعلام می‏داریم.

دکتر مصدق با اعتماد به اطمینان و حمایت مردم‏ دست به استعفا زده بود.او می‏دانست که مردم در آن‏ شرایط هوادار او هستند و به هیچ وجه او را رها نخواهند کرد.خبرنگار پارلمانی یکی از روزنامه‏های آن زمان می‏نویسد:

«دکتر مصدق ساعت 8 بعدازظهر روز چهارشنبه‏ 25 تیرماه استعفا کرد.این خبر چون بمب در سراسر مملکت صدا کرد و این همان نتیجه‏ای بود که وی می‏خواست در برابر تحریکات علیه‏ خودش به دست آورد.به خاطر هیجان عمومی... دکتر مصدق در منزلش را به روی همه بست و به‏ انتظار نتیجه کار نشست.»(1)

شهید حسن آیت در این مورد می‏نویسد:

«استعفای مصدق موجب بهت و شگفتی مردم و حتی نزدیکترین افراد به دکتر می‏گردد.زیرا با آنان‏ نیز در این مورد صلاح‏اندیشی و مشورتی نشده‏ بود.مردم بی‏صبرانه منتظر تشکیل مجلس و نتیجه‏ کار می‏شوند.ولی شاه و مخالفان نهضت به‏ اصطلاح ترتیب کارها را داده و مقدمات‏ نخست‏وزیری احمد قوام السلطنه را فراهم ساخته‏ بودند...»(2)

نگاهی به خاطرات حسن ارسنجانی که یکی از نزدیکترین افراد به قوام السلطنه بود،چگونگی امر را روشن‏تر می‏سازد.او در خاطرات روزانه خود،در بارهء وقایع 25 تیر ماه چنین می‏نویسد:

«مصدق تا ساعت دو و نیم بعدازظهر شرفیاب‏ بود.می‏گویند ناهار را همانجا صرف کرده و مذاکرات خود را در باب تشکیل دولت به نتیجه‏ رسانده است.جراید عصر خبر شرفیابی مصدق را منتشر کردند.یکی از وکلا ساعت 6 بعدازظهر گفت که چند نفر از اعضای جبهه ملی را مصدق‏ خواسته است.ساعت 7 بعدازظهر به منزل آقای‏ قوام السلطنه رفتم که شاید خبر تازه‏ای بشنوم. لسان سپهر و آشتیانی هم آنجا بودند.لسان سپهر

\*در زمان سقوط مصدق(در سال 1331)،رهبران روحانی‏ حکومت دکتر مصدق را دولتی‏ ضد سلطهء خارجی قلمداد می‏کردند و به همین دلیل به‏ حمایت از وی برخاستند.آیت الله‏ کاشانی در بیانیه‏ای،دولت‏ مصدق را بزرگترین مانع بر سر راه‏ استعمار معرفی کرد.

می‏گفت که ملاقات شاه و مصدق نتیجه بخش‏ نبوده و از یک درباری نقل قول می‏کرد که مصدق‏ بعد از معرفی و مشورت نسبت به چند تن از وزرا گفته است وزارت جنگ را خودم عهده‏دار خواهم‏ شد.ولی شاه موافقت نکرده‏اند و در نتیجه بعد از سه ساعت شرفیابی،مصدق کاخ سعدآباد را ترک‏ کرده است.آشتیانی‏زاده گفت که با این حرفها مصدق قهر نمی‏کند و وزارت جنگ را هم نگیرد، باز کابینه خودش را تشکیل خواهد داد.ساعت 8 آقای نیکپور(صاحب بانک پارس)آمد.او هم در همین زمینه اطلاعاتی داشت...می‏خواستیم برویم‏ ولی آقای عامری رسید.باز هم صحبت روی‏ مسایل عمومی مملکت،خرابی وضع اقتصاد و خطری که از فقر عمومی ناشی می‏شود پیش آمد. نیکپور و عامری عقیده داشتند که بالاخره باید یک‏ صف مقاومت تشکیل شود...کسی هم از بیرون‏ مجلس جرأت نمی‏کند به میدان بیاید...وکلا هم‏ جرات نمی‏کنند یک اقدام جدی بر ضد دولت به‏ عمل آورند.نیکپور حرفهای عامری را تصدیق‏ کرد و گفت در مملکت جز آقای قوام السلطنه کسی‏ نیست و ایشان هم در تمام این مدت تماشاچی‏ شده‏اند.بنابراین باید...فاتحه مملکت خوانده‏ شود...قوام السلطنه در تمام این مدت ساکت بود. بعد از شنیدن حرفهای نیکپور گفت،حالا فرض‏ کنید که مصمم شدم به میدان بیایم،چه باید کرد و به چه کسانی می‏شود اعتماد کرد؟عامری گفت‏ اگر آقا تشریف بیاورید کم‏کم دور شما جمع‏ می‏شوند و بالاخره هسته‏ای تشکیل خواهد شد. نیکپور اضافه کرد...اگر آقا تصمیم بگیرید،می‏ شود سایرین را جمع کرد.قوام السلطنه نظر مرا پرسید،گفتم که مصلحت آقا نیست خودشان را وارد این بازیها بکنند...ناگهان قوام السلطنه گفت‏ بنده دیگر تصمیم دارم وارد میدان شوم...»(3)

ارسنجانی در دنباله شرح مذاکرات آن شب،به‏ حرفهایی که به هنگام رفتن به خانه در اتومبیل‏ نیکپور بین او و عامری رد و بدل شده است،نیز اشاره‏ می‏کند و می‏افزاید:

«نیکپور گفت یارو امشب خیلی محکم حرف‏ می‏زند.من هم تایید کردم و گفتم لابد حسابهایی‏ کرده و بیخود حرف نمی‏زند...نیکپور گفت راستی دیروز قوام السلطنه پیش والا حضرت اشرف بود.

حتما کسی را دیده که اینطور محکم حرف‏ می‏زند...».(4)

اشاره ارسنجانی به ملاقات اشرف پهلوی و قوام‏ السلطنه حکایت از این دارد که دربار در این ماجرا دخالت کامل داشته است و شاه و اشرف از مدتها پیش کوشش داشتند تا زمینه را برای سقوط مصدق‏ آماده کنند.

با استعفای غیر منتظره دکتر مصدق زمینه برای‏ انجام این برنامه و روی کار آمدن قوام السلطنه آماده‏ شد.فردای آن روز حوالی ساعت 9 صبح حسین علا وزیر دربار به مجلس آمد و ضمن دیدار با دکتر حسن امامی(امام جمعه تهران)رئیس وقت مجلس‏ شورای ملی،پیام شاه در مورد استعفای دکتر مصدق‏ را به او ابلاغ کرد و خواستار رای تمایل مجلس شد. ولی حدود سی نفر از نمایندگان به عنوان اعتراض‏ به پیام شاه حاضر به شرکت در جلسه نبودند و به این‏ ترتیب،حد نصاب لازم برای رسمی بودن جلسه به‏ دست نمی‏آمد.از این روی رئیس مجلس بی‏توجه‏ به قانون،دستور تشکیل جلسه خصوصی را صادر کرد و عصر همانروز نمایندگان هوادار دربار به‏ بحث درباره نخست‏وزیر آینده پرداختند و سرانجام‏ از 42 نفر نماینده حاضر در جلسه،تعداد 40 نفر به‏ زمامداری قوام السلطنه رای دادند و شاه هم به استناد این ابراز تمایل،قوام السلطنه را مامور تشکیل کابینه‏ کرد.

قوام پس از گرفتن فرمان نخست‏وزیری اعلامیه‏ ای خطاب به ملت ایران صادر کرد و ضمن آن‏ مخالفین خود را شدیدا مورد تهدید قرار داد.او اعلامیه خود را چنین آغاز کرده بود:

«ملت ایران!من بدون تردید و درنگ دعوت‏ شاهنشاه متبوع و مفخم خود را به مقام ریاست‏ دولت پذیرفته و با وجود کبر سن و نیاز به‏ استراحت،این بار سنگین را بر دوش گرفتم...»(5)

و آن اعلامیه را به این ترتیب به پایان برده بود:

«...سوگند یاد می‏کنم که شما را خوشبخت‏ خواهم کرد.بگذارید من با فراغ بال شروع به کار کنم.وای به حال کسانی که در اقدامات مصلحانه‏ من اخلال نمایند و در راهی که در پیش دارم مانع‏ بتراشند.اینگونه آشوبگران با شدیدترین عکس‏ العمل از طرف من روبرو خواهند شد و چنانکه در گذشته نشان داده‏ام،بدون ملاحظه از احدی،کیفر اعمالشان را کنارشان می‏گذارم.حتی ممکن است‏ تا جایی بروم که...روزی صدها تبهکار را قرین‏ تیره‏روزی سازم...به عموم اخطار می‏کنم که دوره‏ عصیان سپری شد.و روز اطاعت از اوامر و نواهی‏ حکومت فرا رسیده است.کشتیبان را سیاستی دگر آمد.!

تهران،27 تیر 1331،رئیس الوزراء، قوام السلطنه»(6)

این اعلامیه پرده از روی نقشه‏ها و نیات شوم‏ دربار و حامیان استعمارگر آنها برمی‏داشت و نشان‏ می‏داد که قصد سرکوب مردم را دارند.

از آنجا که در آن زمان،رهبران روحانی و علمای‏ دینی،حکومت دکتر مصدق را دولتی ضد سلطهء خارجی قلمداد می‏کردند به حمایت از آن‏ محمد مصدق

\*مصدق که در دورهء دوم‏ نخست‏وزیریش،خود را قدرتمندتر از پیش احساس می‏کرد دست به یک سلسله اقدامات‏ ناصواب زد و عده‏ای از عناصر مشکوک و مسئله‏دار را به مناصب و مشاغل رده‏بالای دولتی گماشت. \*دکتر مصدق بعد از واقعه 30 تیر،به جای سپاسگزاری از رهبران‏ روحانی،کمر به تضعیف آنان‏ بست و کوشید آنها را از صحنه‏ سیاسی حذف نماید.

برخاستند،و در رأس آنها آیت اللّه کاشانی،اعلامیه‏ ویژه‏ای در همانروز صادر کرد و دولت مصدق را بزرگترین مانع و سد راه استعمارگران معرفی نمود و مردم را به حمایت از او تشویق و ترغیب کرد.این‏ اعلامیه به این شرح بود:

«برادران عزیز،پس از سلام،یک عمر فداکاری و خدمتگزاری مرا در راه دین و ملت همه کس می‏ داند و بر عموم برادران ایمانی و بلکه دنیای‏ مسلمان واضح و آشکار گردیده است که جز عظمت دین و رفاه و آسایش مسلمین و برانداختن‏ ریشه ظلم و فساد کین و استعمار نظری نداشته و ندارم.کوشش من و شما برادران مسلمان در قطع‏ ریشه استعمار و برانداختن مظاهر و آثار استعماری با عنایات پروردگار می‏رفت که نتیجه‏ قطعی خود را بخشیده و ایران را برای همیشه از شر اجانب نجات بخشد،ولی سیاستی که قرون‏ متمادی دولتهای مزدور را بر سرکار می‏آورد، بالاخره حکومت دکتر مصدق را که بزرگترین سد راه جنایت خود می‏دانست برکنار و در صدد برآمد عنصری را که در دامان دیکتاتوری و استبداد پرورش یافته و تاریخ حیات سیاسی او پر از خیانت و ظلم و جور است و بارها امتحان خود را داده و دادگاه ملی حکم مرگ و قطع حیات سیاسی‏ او را صادر کرده است،برای سومین بار بر مسند خدمتگزاران واقعی گمارد.من نمی‏خواهم که‏ درباره عدم صلاحیت احمد قوام بیش از این‏ سخنی گفته باشم،اما اعلامیه ایشان در نخستین‏ روز این زمامداری بخوبی نشان می‏دهد که چگونه‏ بیگانگان در صددند که به وسیله ایشان تیشه بر ریشه دین و آزادی و استقلال مملکت زده و بار دیگر زنجیر اسارت را به گردن ملت مسلمان‏ بیندازند.توطئه تفکیک دین از سیاست که قرون‏ متمادی سرلوحه برنامه انگلیسها بوده و از همین‏ راه ملت مسلمانان را از دخالت در سرنوشت و امور دینی و دنیوی باز می‏داشته است،امروز سرلوحه برنامه این مرد جاه‏طلب قرار گرفته است. احمد قوام باید بداند که در سرزمینی که مردم رنج‏ دیده آن پس از سالها رنج و تعب شانه از زیر بار دیکتاتوری بیرون کشیده‏اند نباید رسما اختناق افکار عقاید را اعلام و مردم را به اعدام‏ دسته‏جمعی تهدید نماید.من صریحا می‏گویم که‏ بر عموم برادران مسلمان لازم است که در راه این‏ جهاد اکبر کمر همت بربسته...ملت مسلمان ایران‏ به هیچ یک از بیگانگان اجازه نخواهد داد که به‏ دست مزدوران آزمایش شده استقلال آنها پایمال و نام با عظمت و پرافتخاری را که ملت ایران در اثر مبارزه مقدس خود به دست آورده است،مبدل به‏ ذلت و سرشکستگی شود.

و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته‏ سید ابو القاسم کاشانی.»(7)

اسناد و مدارک نشان می‏دهد که قوام السلطنه با هدف سرکوب مردم و مخالفین دربار به این مقام‏ منصوب شده بود و طرح و برنامه‏ای از پیش مدون‏ شده در اختیار داشت.آیت اللّه کاشانی که این مسائل‏ را به خوبی دریافته بود،با کشاندن مردم به صحنه‏ مبارزه موجبات پدید آمدن قیام سی تیر را فراهم‏ آورد و قوام السلطنه را برای همیشه ساقط کرد و مجددا مصدق را به قدرت رسانید.

مردم در روز سی تیر جانفشانی کردند.در آن روز ارتش به هواداری از شاه و قوام السلطنه دست به‏ کشتار وسیعی زد،اما سرانجام توطئه مشترک‏ استعمارگران و دربار در برابر هوشیاری آیت اللّه‏ کاشانی و نیروهای مذهبی شکست خورد و عاقبت‏ شاه به زانو درآمد و موافقت کرد تا مصدق علاوه بر مقام نخست‏وزیری،مقام وزارت جنگ را نیز بر عهده بگیرد.

هنوز شاید نتوان به تمام اسرار استعفای دکتر مصدق و جریانات پشت پرده و ارتباطات‏ سیاستهای خارجی در این مورد خاص پی برد،ولی آنچه مسلم است این که قرار بود قوام السلطنه با کمک نیروی نظامی در صدد تصفیه رهبران نهضت‏ و سرکوبی آنان برآید و پس از دستیابی به این هدف، قضیه نفت را مطابق میل و خواست قدرتهای‏ استعماری حل کند.اما حمایت همه جانبه آیت اللّه‏ کاشانی از مصدق این نقشه را در همان ابتدای کار بر آب کرد.

استعفای دکتر مصدق مانور خطرناکی بود و نتیجه‏ آن منجر به این گردید که ملت مجبور شد دوباره‏ سینه‏های جوانان خود را سپر گلوله‏های دشمن‏ نماید.آیت اللّه کاشانی با درک توطئه‏هایی که در پس‏ پرده طراحی شده بود،مردم را به قیام عمومی دعوت‏ کرد و مردم با دادن صدها کشته در روز سی‏ام تیر توانستند قوام السلطنه را از اریکهء قدرت به زیر آورند و دوباره دکتر مصدق را به قدرت برسانند.اما دکتر مصدق به جای سپاسگزاری از رهبران‏ روحانی،کمر به تضعیف آنان،بویژه آیت اللّه کاشانی‏ بست و کوشید تا به طریقی او را از صحنه سیاسی‏ حذف نماید.

قیام سی تیر از نگاه شاهدان

سی‏ام تیرماه 1331 یک روز بزرگ در تاریخ‏ مبارزات رهایی‏بخش ملت ایران است.در این روز روحانیت مسلمان و افرادی چون حضرت آیت اللّه‏ کاشانی به حمایت کامل و تمام عیار از دکتر مصدق‏ پرداختند و او را مجددا به اریکهء قدرت و مسند نخست‏وزیری ایران بازگرداندند.در این روز مردم‏ به صورت یکپارچه و یکصدا فریاد می‏زدند:«از جان خود گذشتیم،با خون خود نوشتیم،یا مرگ یا مصدق».

مردم چرا و به چه دلیل دست به این کار زدند و به چه‏ دلیل در برابر نیروهای هوادار دربار و ایادی و اذناب‏ انگلستان ایستادند؟عده‏ای بر این عقیده‏اند که مردم‏ ایران در آن زمان دکتر مصدق را حامی حقوق ملت‏ می‏دانستند و بر این باور بودند که او در برابر استعمارگران انگلیسی ایستاده است و برای رهایی‏ ملت ایران و جلوگیری از غارت ثروتهای خدادادی‏ این مرز و بوم فعالیت می‏کند.دلیل دیگر پیروزی‏ مصدق حمایت بی‏چون و چرای روحانیت از او بود.

اما سی تیر چگونه پدید آمد؟همه چیز از استعفای‏ مصدق و انتصاب قوام السلطنه به نخست‏وزیری‏ آغاز شد.ولی چرا مصدق استعفا داد؟دکتر انور خامه‏ای پیرامون این سئوال و دلایل استعفای‏ مصدق چنین می‏نویسد:

«درست در هنگامی که او[مصدق‏]در دادگاه‏ لاهه با دفاع از حق ملت ایران دنیا را به تحسین‏ واداشته بود،اکثریت نمایندگان مجلس علیه او توطئه کرده و نقشه برکناری او را کشیده بودند و به‏ این منظور مقدمتا سید حسن امامی،امام جمعه‏ تهران را به ریاست مجلس برگزیده بودند.دکتر مصدق برای اینکه جلوی کارشکنی‏های اکثریت‏ مجلس را در راه اصلاحاتی که او برای اجرای‏ برنامه«اقتصاد بدون نفت»لازم می‏دانست بگیرد، تقاضای اختیاراتی به مدت ششماه کرد.این تقاضا با مخالفت جدی اکثریت مجلس روبه‏رو شد و معوق ماند.از سوی دیگر،ضمن برگزاری‏ مرحوم آیت الله کاشانی‏

\*آیت‏الله کاشانی تصمیم‏ گرفت با تشکیل جلساتی در منزل‏ خود،مردم را در جریان اهداف‏ انحلال مجلس و رفراندوم قرار دهد،اما طرفداران مصدق با ایجاد جو رعب و تهدید این برنامه‏ را به هم ریختند به طوری که یکی‏ از این جلسات با حضور چماقداران به آشوب کشیده شد.

انتخابات دوره هفدهم معلوم شد که ارتش و نیروهای انتظامی که اختیارشان در دست شاه و دربار بود به سود مخالفان دولت مصدق و نهضت‏ ملی و عناصر وابسته به انگلیس و امریکا در انتخابات مداخله کرده‏اند.لذا مصدق لازم دانست‏ که این اختیار را از شاه بگیرد و ارتش و قوای‏ انتظامی را از عناصر و افسران فاسد تصفیه کند. بنابراین کابینه‏ای به شاه معرفی کرد و وزارت‏ جنگ را-که وزیر آن را شاه معین می‏کرد-خود به‏ عهده گرفت.شاه حاضر به تسلیم نشد و دکتر مصدق که از دو سو با مخالفت مجلس و دربار رو به‏ رو شده بود،چاره‏ای جز استعفا نداشت.

اکثریت مجلس قبلا با توصیهء انگلیس و امریکا و اشرف پهلوی قوام السلطنه را برای جانشینی‏ مصدق نامزد کرده بودند.اما شاه که با قوام موافق‏ نبود،کوشید تا شخص دیگری را...به‏ نخست‏وزیری منصوب کند.[افرادی‏]مانند علی‏ منصور،اللهیار صالح،یوسف مشار و باقر کاظمی...او حتی علاء وزیر دربار را پیش آیت اللّه‏ کاشانی فرستاد تا نظر او را درباره یکی از این‏ اشخاص جلب کند.لیکن همه آنها پیشنهاد او را رد کردند و گفتند جز دکتر مصدق کسی شایسته‏ نخست وزیری نیست.لذا شاه به رای تمایل‏ مجلس تسلیم شد و قوام را به این سمت منصوب‏ کرد...»(8)

خبر استعفای مصدق مردم را سخت برآشفت و خبر انتصاب قوام السلطنه به نخست‏وزیری این‏ خشم و نفرت را به سر حد انفجار رسانید.آنچه کار قوام را پیش از پیش خراب کرد،اعلامیه‏ای بود که او به محض انتصاب به نخست‏وزیری صادر کرد و در آن مردم را تهدید به مجازات و کشتار کرد و گفت: «روزی صدها نفر را قرین تیره‏روزی می‏سازم.»(9)

با انتشار این اعلامیه بود که زد و خورد مردم با نیروهای نظامی و انتظامی آغاز شد و سه روز تمام به‏ طول کشید و سرانجام با اعلامیه‏های آیت اللّه کاشانی‏ در روز سی‏ام تیرماه شکل یک قیام عمومی به‏ خود گرفت.در این روز علاوه بر پلیس و ژاندارمری،ارتش هم با تمام قوا وارد کارزار شد. زد و خورد مردم با نیروهای مسلح رژیم بیش از شش‏ ساعت به طول انجامید و بالاخره بر اثر پایمردی‏ مردم شاه و ماشین حکومتی او تسلیم شدند و قوام‏ السلطنه برکنار گردید و مصدق دوباره زمام امور را در دست گرفت.

چرا مردم پیروز شدند و چه عواملی به این‏ پیروزی کمک کرد؟اکثر شاهدان عینی و کسانی که‏ شاهد تلاش و تکاپو و از جان گذشتگی مردم در این‏ روز بودند،نقش مهمی برای آیت اللّه کاشانی در این‏ زمینه قائل هستند.به نظر دوست و دشمن‏ آیت اللّه کاشانی در بسیج مردم به سود مصدق و رو در رویی با مجموعهء نیروهای نظامی و دربار و قوام السلطنه بزرگترین نقش را داشت. دکتر انور خامه‏ای هم در میان دلایلی که برای‏ پیروزی مردم برمی‏شمرد به نقش و تاثیر ویژه آیت‏ اللّه کاشانی اشاره می‏کند و می‏گوید:

«نقش آیت اللّه سید ابو القاسم کاشانی در متحد ساختن مردم علیه حکومت قوام و تشویق آنها به‏ قیام علیه آن و رهبری آنها،از آغاز پیکار تا پیروزی‏ انکارناپذیر است.بویژه اعلامیه‏های او و مصاحبه‏اش با خبرنگاران بسیار مؤثر بود...»(10)

رویارویی مصدق با کاشانی

دکتر مصدق که بعد از قیام سی تیرماه خود را قدرتمندتر از پیش احساس می‏کرد،دست به یک‏ سلسله اقدامات نامناسب و ناصواب سیاسی زد و عده‏ای از عناصر مشکوک و مسئله‏دار را به‏ مناصب و مشاغل رده بالای دولتی گماشت.افرادی‏ چون سرلشکر وثوق،دکتر اخوی و نصرت الله‏ امینی از این جمله بودند.او سرلشکر وثوق را به‏ عنوان معاون نخست‏وزیر و دکتر اخوی را به عنوان‏ وزیر اقتصاد و امینی را به عنوان شهردار تهران‏ منصوب کرده بود.(11)

این سه نفر مشخصا آدمهای خوشنامی نبودند و به‏ همکاری مستقیم و علنی با مجامع وابسته به دربار و محافل قدرت مرتبط با بیگانه اشتهار داشتند. سرلشکر وثوق مشاور نظامی قوام السلطنه و فرمانده ژاندارمری مورد اعتماد او بود و از دکتر اخوی و نصرت اللّه امینی به عنوان جاسوس و حقوق‏بگیر امریکا نام برده می‏شد.

آیت اللّه کاشانی که از سوابق سوء این افراد اطلاع‏ کامل داشت،چند روز پس از 30 تیر طی نامه‏ای با اینگونه انتصابات مخالفت کرد:

«آقای دکتر مصدق،شما خودتان بهتر از من‏ می‏دانید که من تاکنون در انتصابات شما هیچگونه‏ دخالتی نکرده و نظر مثبتی نداده و دوباره هم‏ ضمن اعلامیه‏ای این مطلب را به نظر عمومی‏ رسانده‏ام.ولی برای مصلحت و خیرخواهی‏ می‏نویسم.آقای سرلشکر وثوق که روز سی‏ام تیر جمعی کثیر را کشت به صلاح نیست معاون شما باشد.اقتصاد شریان مملکت است،دکتر اخوی‏ برای این کار خوب نیست و به جای آقای‏ نصرت اللّه امینی،شخص با استخوان‏تری را بگذارید.اگر قرار باشد جریان بدین منوال ادامه‏ یابد،ناچارم تهران را ترک گفته و از صحنه‏ سیاست خارج شوم...»(12)

اما دکتر مصدق به جای بهره‏گیری از نظرات و رهنمودهای مشفقانه آیت الله کاشانی،عملا رو در روی او قرار گرفت و طی نامه‏ای خطاب به آیت اللّه‏ کاشانی نوشت:

...به عرض می‏رساند،مرقومه محترمه شرف‏ وصول ارزانی داد.نمی‏دانم در انتخاب آقای‏ سرلشکر وثوق و یا آقای دکتر اخوی که بدون‏ حقوق برای خدمتگزاری حاضر شده‏اند و همچنان‏ آقای نصرت اللّه امینی که از فعال‏ترین اعضای‏ نخست‏وزیری هستند،حضرتعالی چه عیب و نقصی مشاهده فرموده‏اید که مورد اعتراض واقع‏ شده‏اند؟بنده صراحتا عرض می‏کنم که تاکنون در امور اصلاحی عملی نشده و اوضاع سابق مطلقا تغییر ننموده است و چنانچه بخواهند اصلاحی‏ بشود،باید از مداخله در امور تا مدتی خودداری‏ فرمایند.خاصه اینکه هیچگونه اصلاحی ممکن‏ نیست مگر اینکه متصدی مطلقا در کار خود آزاد باشد...»(13)

شکی نیست که اینگونه اقدامات دکتر مصدق و رو در رویی علنی با آیت اللّه کاشانی،با هدف‏ تضعیف موقعیت و کنار گذاشتن وی از صحنه‏ سیاسی کشور انجام می‏شد.

تلاش برای نجات قوام از مجازات

پس از حادثه سی تیر و کشتار بی‏رحمانه‏ای که‏ نیروهای نظامی به دستور قوام السلطنه انجام دادند، مردم و رهبران مذهبی به صورت یکصدا و یکپارچه‏ خواستار محاکمه و مجازات او بودند.اما دکتر مصدق به این خواست مردمی هیچگونه اهمیتی‏ نداد و به طور پنهانی رئیس شهربانی را مأمور پاسداری از مخفیگاه و محافظت از جان قوام‏ السلطنه کرد.(14)

از آنجا که مجلس شورای ملی قوام السلطنه را «مفسد فی الارض»شناخته بود و به طور قانونی رای‏ به مصادره اموال و دارایی‏هایش داده بود،مصدق‏ طی یک برنامه دقیق و حساب شده ابتدا دستور منع‏ تعقیب او را گرفت و سپس اموال وی را هم آزاد ساخت.(15)حسن ارسنجانی در خاطرات خود به‏ تلاشهایی که دکتر مصدق برای حفظ جان قوام‏ السلطنه انجام داد،اشاره می‏کند و می‏نویسد:

«...دکتر مصدق،دکتر فاطمی را به دیدن قوام‏ السلطنه فرستاد و قرار شد دو شب بعد او را به‏ قوام السلطنه‏ خانه خودش عودت دهند...آن شب من در خانه‏ خیابان ویلا[مخفیگاه قوام‏]بودم.به دکتر فاطمی‏ تلفن کردم که به مصدق السلطنه بگوید انتقال قوام‏ السلطنه با وجود«میهن‏پرستانی»!!که دکتر بقائی و (آیت اللّه)کاشانی در اطراف خانه او گذاشته‏اند خالی از اشکال نیست...دکتر فاطمی پس از نیمساعت خودش آمد و گفت به سرتیپ کمال‏ دستور داده شده است که شخصا اتوموبیل قوام‏ السلطنه را اسکورت کند...سرتیپ کمال آمد.قوام‏ السلطنه را لباس پوشاندند و سوار کردیم.سرتیپ‏ کمال جلوی اتومبیل نشست و دو اتومبیل پلیس در جلو و دو اتومبیل پلیس هم در عقب سر راه افتاد. به این ترتیب قوام السلطنه بعد از چند ماه دربدری‏ و خانه به‏دوشی به خانه خودش مراجعت کرد.به‏ دستور مصدق چند نفر پلیس هم جلوی خانه او گذاشتند که مراقبت کنند...»(16)

لایحه اختیارات تام

دکتر مصدق پس از اینکه ارتش را در اختیار گرفت،از مجلس درخواست اختیارات تام کرد. بر اساس این لایحه مصدق و دولتش مجاز بودند هر اقدامی را به صلاح مملکت می‏دانند،بدون‏ تصویب مجلس اجرا کنند.مجلس برای یک نوبت‏ ششماهه با اعطای این اختیارات موافقت کرد.این‏ لایحه تا روز هجدهم دیماه 1331 اعتبار داشت. مصدق که خواستار تمدید دوباره آن بود نامه‏ای به‏ مجلس نوشت و خواستار تمدید مدت اختیارات‏ خود شد.آیت اللّه سید ابو القاسم کاشانی که در این‏ هنگام مقام ریاست مجلس شورای ملی را در اختیار داشت،با این امر مخالفت کرد و آن را مخالف اصول‏ قانون اساسی دانست و طی بیانیه‏ای رسمی اعلام‏ داشت:

«به حکم قرآن مجید که بهترین رهنمای خلق‏ جهان است و نعمت اسلام را که راه رحمت‏ حضرت باری تعالی بر جامع بشریت ارزانی‏ گردیده و دستور متقن حضرت خیرالانام که امر و مقرر است به ودایع و سپرده‏های مردم طریق امانت‏ ملحوظ گردد و در جمیع حال و احوال همگی‏ خدای را حاضر و ناظر دانسته،و اجتناب از مناهی‏ و خیانت نموده،طرق رستگاری را بپیماییم،بر حسب وظیفه دیانتی خود و سمت ریاست مجلس‏ شورای ملی...باید به اطلاع برسانم که لایحه‏ اختیارات تقدیمی آقای دکتر مصدق به مجلس، مخالف و مباین اصول قانون اساسی و صلاح‏ مملکت و دولت است و مجبورم به اطلاع برسانم‏ تا موقعی که اینجانب وظیفه‏دار ریاست مجلس‏ هستم،طرح نظایر این لوایح را جایز نمی‏دانم.»(17)

آیت اللّه کاشانی،افزون بر این بیانیه که خطاب به‏ مجلس شورای ملی صادر شده بود،نامه‏ای‏ سرگشاده هم برای دکتر مصدق فرستاد و او را از درخواست تمدید لایحه اختیارات برحذر داشت. در این نامه آمده است:

«...شما مدعی هستید که از اختیارات‏ سوءاستفاده نمی‏کنید،ولی هستند کسانی که بعد از من و شما می‏آیند و از این قدرتهای غیرقانونی به‏ ضرر جامعه ملت ایران سوء استفاده خواهند نمود و آه و نفرین مردم ایران تا دامنه قیامت بر دامن شما خواهد بود.از امثال من و شما در چنین مرحله‏ای‏ از عمر زیبنده نیست که برخلاف عهدی که با خدای خود و خلق خدا داریم رفتار کنیم که‏ موجب طعن و لعن آیندگان شویم...»(18)

این نامه نشان‏دهنده میزان تعهد و احساس‏ مسئولیت آیت الله کاشانی نسبت به مردم و قانون‏ اساسی و دستاوردهای مشروطیت است.وی در بخش دیگری از این نامه می‏نویسد:

«آقای دکتر مصدق...من و جنابعالی در راه‏ مبارزه بر علیه استعمار قدمهای بلند برداشته‏ایم و از کمک ملت ایران در این راه پرافتخار برخوردار گردیده‏ایم،انصاف اجازه نمی‏دهد که در این جهاد بزرگ با آن همه فداکاری که مردم ایران نموده‏اند، به جای پاداش به آنان،دست در حقوق و آزادیهای آنان نموده و قانون اساسی را که ضامن‏ حیات و بقا و استقلال و ملیت آنهاست از اعتبار بیندازیم...»(19)

اقدام آیت اللّه کاشانی موجب شد تا عده‏ای دیگر از نمایندگان مجلس شهامت رویارویی با مصدق را پیدا کنند.این امر در مخالفت عده‏ای دیگر از نمایندگان با تمدید اختیارات مصدق نمود پیدا کرد.

مصدق برای پیش بردن حرف خود در اول آبانماه‏ 1331 مجلس سنا را منحل کرده بود.و زمانی که‏ دریافت مجلس شورای ملی به رهبری آیت اللّه‏ کاشانی در مقابل خواستهای متضاد با قانون اساسی‏ او مقاومت خواهد کرد،انحلال مجلس شورای ملی‏ را هم در دستور کار خود قرار داد.

رفراندوم و نتایج آن

دکتر مصدق برای جامه عمل پوشاندن به خواست خود،یعنی انحلال مجلس شورای ملی و به دست‏ آوردن اختیار تام،تصمیم به برگزاری«رفراندوم» گرفت و کوشید تا زیرپوشش این«همه‏پرسی»به‏ عمل خود وجههء قانونی بدهد.قبل از اجرای‏ رفراندوم عده‏ای از نمایندگان طرفدار دکتر مصدق‏ از نمایندگی مجلس استعفا دادند و دلیل این اقدام‏ خود را همگامی با دولت و بازگذاشتن دست‏ نخست‏وزیر در اجرای برنامه‏ها اعلام کردند.

مشکل بزرگی که در این ماجرا فراراه دکتر مصدق‏ قرار داشت،مخالفت آیت اللّه کاشانی با برگزاری‏ رفراندوم بود.آیت اللّه کاشانی که مخالف انحلال‏ مجلس بود و اعتقاد داشت که این راه به دیکتاتوری‏ منجر خواهد شد،تصمیم به روشنگری در این‏ عرصه گرفت و پس از مذاکره با چند تن از سران‏ نهضت،موافقت کرد تا برای آگاهی افکار عمومی، جلسات وعظ و خطابه در خانه‏اش برگزار شود و سخنرانان در جریان این جلسات،به بحث و گفت‏وگو در اطراف رفراندوم پرداخته و نظرات‏ خود پیرامون انحلال مجلس و پیامدهای ناشی از آن‏ را برای مردم تشریح نمایند.اما مصدق و یارانش با ایجاد جوّ تهدید و ارعاب این برنامه را به هم‏ ریختند.

اولین جلسه از این دست در شب پنج‏شنبه هشتم‏ مرداد ماه 1332 برگزار شد.در این شب مردم قبل از ساعت 7 بعدازظهر به منزل آیت اللّه کاشانی آمدند و پس از بجاآوردن نماز مغرب و عشاء به انتظار تشکیل مجلس وعظ و سخنرانی نشستند.مقارن‏ ساعت 8 بعدازظهر،پس از تلاوت کلام اله مجید، نخستین سخنران به پشت میکروفن رفت.این‏ شخص بهداد نام داشت و از اعضای جمعیت‏ مسلمانان مجاهد بود.او مواضع آیت اللّه کاشانی در برابر رفراندوم را برای مردم تشریح کرد.پس از آن‏ صفائی(نماینده قزوین در مجلس)،نطق خود را آغاز کرد.او در خلال سخنرانی خود گفت:

«نباید تصور کرد که اگر آقای دکتر مصدق از بین‏ برود،نهضت ملی ایران نیز از بین خواهد رفت... اگر خدای نخواسته امشب آقای دکتر مصدق فوت‏ کرد،تکلیف نهضت ملی ایران چه می‏شود؟...»(20)

هنوز آخرین کلمات از دهان این سخنران بیرون‏ نیامده بود،که ناگهان عده‏ای آن طرف حیاط خانه‏ آیت اللّه کاشانی فریاد زدند:«زنده و جاوید باد نام‏ مصدق»،«مرگ بر مخالفین مصدق».به دنبال این‏ شعار گروهی دیگر از طرف دیگر حیاط شعار دادند: «مصدق پیروز است».در این هنگام یک نفر از میان‏ جمع مردمی که در گوشه‏ای دیگر ساکت نشسته‏ بودند،فریاد برآورد و گفت:«زنده باد آیت اللّه کاشانی،جاوید باد رهبر مسلمین»با طنین‏ انداز شدن شعار طرفداران آیت اللّه کاشانی، چماقدارانی از سوی گروههای طرفدار مصدق اجیر شده و با هدف برهم زدن نظم این مراسم به منزل‏ آیت اللّه کاشانی اعزام گردیده بودند،چماق و قمه‏های خود را از زیر لباسها بیرون آوردند و به‏ طرف هواداران آیت اللّه کاشانی حمله بردند و نظم‏ جلسه را به هم ریختند.

خبرنگار مجله ترقی که در این جلسه حضور داشت،مشاهداتش را اینگونه تشریح می‏کند:

«...آیت اللّه کاشانی و نمایندگان گروه اقلیت در اتاق نشسته بودند.آیت اللّه از دیدن این وضع‏ بشدت عصبانی شده بودند و مرتبا خطاب به‏ خبرنگاران جراید می‏گفتند:«آقایان این فجایع را به اطلاع مردم برسانید...»

کار زد و خورد در قسمت پایین حیاط بالا گرفته‏ بود.عده‏ای سعی می‏کردند که اخلال‏کنندگان را دستگیر کنند،اما چاقو و دشنه و قمه در میان بود و کسی جرأت پیش رفتن نداشت و آنها که جلو می‏رفتند با ضربات چاقو و قمه مضروب‏ می‏شدند.[سرانجام‏]...پس از بی‏نظمی فراوان‏ طرفداران دکتر مصدق از حیاط خارج شدند و رفتند...خبر درگیری منزل آیت اللّه کاشانی به اطلاع‏ کلانتری 9 رسید.بلافاصله عده‏ای پاسبان برای‏ استقرار نظم به منزل آیت اللّه آمدند.اما قبل از اینکه‏

\*پس از کودتای 28 مرداد، اختلاف نظر بین سران جبههء ملی‏ شدت گرفت و هر یک،دیگری را به فساد سیاسی متهم می‏کرد. دامنهء این اختلافات حتی دامن‏ مصدق را هم گرفت و برخی از مقامات جبههء ملی زبان به شماتت‏ وی گشودند.به طوری که اللهیار صالح سخن از خیانت او به میان‏ آورد. \*مصدق از جبههء ملی دوم‏ اظهار نارضایتی کرد.این نظر مصدق موجبات خشم و ناراحتی‏ سران جبههء ملی را فراهم کرد و عملا آن را به تعطیلی کشاند.

پاسبانها برسند،اخلال کنندگان از آنجا رفته بودند. در این اثناء یکی از حاضران که چاقو خورده بود، خود را به اتاق آیت اللّه کاشانی رساند و کتش را بیرون آورد و فریاد زد:«حضرت آیت اللّه‏ می‏خواهند ما را در خانه شما و به خاطر طرفداری‏ از اسلام بکشند...»پاسبانها فوری مجروحین را به‏ بیمارستان سینا انتقال دادند که چند نفر از آنان را که جراحت کمی برداشته بودند شبانه مرخص‏ کردند و بقیه را که جراحت آنها سخت بود،بستری‏ نمودند.یکی از کسانی که جراحت شدیدی‏ داشت،عباس بقال نام داشت که چاقو به پشت او خورده و تالای پرده ریه‏اش را درانیده بود.عباس‏ بقال می‏گفت:من دیشب نمازم را در منزل آقا خواندم و به مغازه‏ام که در همین محله است رفتم‏ و دوباره به منزل آقای کاشانی آمدم.دم در منزل آقا که رسیدم،دیدم عده‏ای با چاقو عده‏ای دیگر را می‏زنند.فریاد زدم چرا مردم را می‏زنید که ناگهان‏ یکی از پشت به خودم چاقو زد.

دومین مجروح سید علی جلالی نام داشت.از او سئوال شد که چگونه مجروح شدی؟در پاسخ‏ گفت:برای نمازگزاران و شنیدن وعظ و خطابه به‏ منزل آیت اللّه کاشانی آمدم که ناگهان عده‏ای با شعار زنده باد مصدق و با چاقو به مردم حمله‏ کردند و قصد داشتند خود را به آیت اللّه برسانند، من خودم را با عجله به آنان رساندم و خواستم از نزدیک شدن آنها به آیت اللّه جلوگیری کنم که از عقب چند ضربه چاقو خوردم...»

خبرنگار مزبور در ادامه گزارش خود از جلسه‏ سخنرانی و درگیری در منزل آیت اللّه کاشانی، می‏افزاید:

«در شب شنبه هم زد و خورد دیگری در حیاط خانه آیت اللّه کاشانی روی داد و در نتیجه این‏ درگیری یک نفر مقتول و عده زیادی مجروح‏ شدند که رئیس کلانتری پامنار نیز از جمله‏ مجروحین بود.مقتول«حدادزاده»نام داشت که در اثر وارد شدن یازده ضربه چاقو و قمه به بدنش‏ کشته شده بود...»(21)

غیر از آیت اللّه کاشانی عده‏ای دیگر از مراجع و روحانیون نیز در این ماجرا دخالت داشتند و مخالفت خود را با رفراندوم به اطلاع مردم و دکتر مصدق رساندند.

از جمله این روحانیون که با رفراندوم و انحلال‏ مجلس مخالفت کرد باید از بهبهانی نام برد.وی که‏ فرزند مرحوم سید عبد اللّه بهبهانی،یکی از رهبران‏ مشروطیت بود طی نامه‏ای خطاب دکتر مصدق‏ نوشت:

«...غوغای انحلال مجلس یک مملکت را متشنج و افکار را متزلزل نموده،این ضعیف را هم‏ مثل سایر افراد ملت متحیر نموده است.اینکه‏ تا کنون در این میانه حرفی نزده بودم،تصور می‏شد که خود حضرتعالی با حسن نیت از این کار منصرف شوید و اقدام به چنین امری که مستلزم‏ عواقب و خیمه است نخواهید فرمود...اینک‏ مشاهده می‏شود که حقیقتا بنا به اقدام این‏ امر دارید.تصور می‏کنم حضرتعالی با ملاحظه‏ حالت اینجانب که مراحل پایانی عمر را می‏گذراند،بیانات داعی را که فقط برای‏ خیرخواهی و صلاح ملک و ملت است،حمل بر غیرحقایق نفرمائید...اینجانب به جهت حفظ نوامیس این مملکت و ایفای وظایف شرعی خود عرض می‏نمایم که این عمل اساس مشروطیت را متزلزل و موجب ضعف و انحلال ابدی و روحی‏ مجلس و قانون اساسی است...»(22)

دکتر مصدق انحلال دوره هفدهم مجلس شورای‏ ملی را به آرای عمومی گذاشت و از مردم خواست تا از طریق شرکت در«رفراندوم»در این مورد اظهار نظر کنند.رفراندوم تهران و حومه در روز دوازدهم‏ مرداد 1332 در محیطی نسبتا آرام برگزار شد و نتیجه آن بدین شرح اعلام گردید:یک میلیون و پانصد چهل و سه هزار و پانصد و چهل نفر موافق و 68 نفر مخالف.نتیجه رفراندوم در شهرستانها که‏ روز نوزدهم مرداد انجام شد به این شرح بود:دو میلیون و چهار صد و سه هزار و سیصد و هشتاد و نه‏ نفر موافق و یکهزار و دویست و هفت نفر مخالف.(23)

با اعلام این نتایج،دکتر مصدق طی نامه‏ای به شاه‏ نوشت:

«...چون در نتیجه مراجعه به آرای عمومی در تاریخ دوازدهم و نوزدهم مرداد ماه 1332 ملت‏ ایران به انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی‏ رای داده است،از پیشگاه مبارک اعلیحضرت‏ همایون شاهنشاهی استدعا می‏شود،امر مقرر فرمایید فرمان انتخابات دوره هجدهم صادر شود...»(24)

اگر بخواهیم منصفانه در این مورد داوری کنیم‏ باید بگوییم که رفراندوم دکتر مصدق با روشی غیر دموکراتیک برگزار شد.زیرا صندوقهای مخالفین و موافقین جدا از یکدیگر بود و موافقین و هواداران‏

\*به هنگام برگزاری رفراندوم، صندوقهای مخالفان و موافقان از یکدیگر جدا بود.از این روی‏ بسیاری از رأی دهندگان جرأت‏ نزدیک شدن به صندوق آرای‏ مخالف را نداشتند.

مصدق با مخالفین برخورد فیزیکی می‏کردند.از این روی بسیاری از مخالفان توان و جرأت نزدیک‏ شدن به صندوق آراء مخالف را نداشتند.از سوی‏ دیگر با انحلال مجلس-که مورد نظر مصدق بود- کشور به سمت دیکتاتوری کشیده می‏شد،و به‏ همین دلیل آیت اللّه کاشانی با انحلال مجلس‏ مخالفت می‏کرد.

شاه از صدور فرمان انتخابات دوره هجدهم‏ سرباز زد و در روز 22 مرداد ماه محمد رضا پهلوی‏ به صورت محرمانه فرمان عزل دکتر مصدق و انتصاب سرلشکر فضل اللّه زاهدی را به نخست‏ وزیری صادر کرد و خود ظاهرا برای استراحت به‏ رامسر رفت.(25)

در همین احوال،کرومیت روزولت،نماینده‏ سازمان«سیا»که برای اجرای عملیات کودتا به ایران‏ آمده بود،فعالیتهای خود را آغاز کرد و اشرف پهلوی‏ نیز خود را به بهانه‏ای به تهران رساند.در روز 24 مرداد برای براندازی حکومت دکتر مصدق جلسه‏ ای در باغ مصطفی مقدم واقع در اختیاریه شمیران،با شرکت سرلشکر باتما نقلیج،سرتیپ گیلانشاه، سرهنگ فرزانگان،ابو الحسن حائری‏زاده و عبد الرحمن فرامرزی تشکیل شد.(26)افراد گارد شاهنشاهی مهندس زیرک‏زاده و مهندس حقشناس‏ وزیر راه مصدق را بازداشت کردند.همان شب در ساعت 2 بعد از نیمه شب 25 مرداد سرهنگ نصیری‏ فرمانده گارد شاه فرمان عزل مصدق را در منزل وی‏ ابلاغ کرد و رسید گرفت.ولی پس از چند لحظه‏ بازداشت شد.با بازداشت نصیری برنامه‏ای که برای‏ اجرای کودتا در آن شب وجود داشت،به هم خورد و شاه و ثریا از بیم دستگیری و مجازات،با یک فروند هواپیمای اختصاصی به خلبانی سرگرد خاتمی از رامسر به بغداد فرار کردند و از آنجا به شهر رم در ایتالیا رفتند.(27)چند روز پیش از این حوادث، هندرسن سفیر امریکا-که چندی قبل از ایران خارج‏ شده بود،با شتاب به تهران برگشت(28)و سرانجام در روز 28 مرداد عوامل کودتا با پخش پول بین اوباش‏ و فواحش،نظم شهر را بهم ریختند و بعدازظهر، رادیو به دست عوامل کودتا افتاد و کودتا پیروز شد و در تهران حکومت نظامی برقرار گردید.(29)

پس از پیروزی کودتا مصدق تسلیم سرلشکر زاهدی شد و در محل باشگاه افسران زندانی گردید.

 ژنرال دوایت آیزنهاور و پس از چندی در دادگاه نظامی به محاکمه کشیده‏ شد.

پس از کودتا

با پیروزی کودتا،محمد رضا پهلوی به تهران‏ بازگشت و چهار روز بعد از آن رسما از امریکا درخواست کمک مالی کرد و ژنرال آیزنهاور رئیس‏ جمهور امریکا ضرورت کمک مالی به ایران را تایید نمود.(30)

محمد رضا پهلوی که تاج و تخت دوبارهء خود را مدیون امریکا می‏دانست،بیشترین توجه را به‏ امریکا معطوف داشت و با این تصور که نهضت را سرکوب کند،به دستگیری وسیع مردم و مبارزان‏ دست زد و تمام روزنامه‏های مبارز و ملی را توقیف‏ کرد.

پس از کودتای 28 مرداد اختلاف نظر بین سران و مسئولین جبهه ملی شدّت گرفت و هر یک دیگری‏ را به فساد سیاسی متهم می‏کرد.به عنوان نمونه‏ می‏توان به اختلافات درون حزب زحمتکشان‏ (نیروی سوم)اشاره کرد که منجر به جدایی گروهی‏ از فعالین آن حزب به سرکردگی محمد علی خنجی‏ شد.

غلامرضا نجاتی می‏نویسد:

«...در میان سران وابسته به جبهه ملی پس از کودتای 28 مرداد،حتی یک نفر حاضر نشد بخش‏ کوچکی از مسئولیت شکست نهضت را بر عهده‏ بگیرد،در شرایطی که لزوم اتحاد و همبستگی همه‏ نیروهای ملی برای مقابله و مقاومت در برابر رژیم‏ کودتا نهایت اهمیت را داشت،جمعی خود را کنار کشیدند،و آنهایی که به میدان آمدند،از همان ابتدا داعیه رهبری داشتند...»(31)

دامنه اینگونه اختلافات به جایی رسید که حتی‏ دامن مصدق را هم گرفت و برخی از سران جبهه‏ ملی زبان به شماتت وی گشودند و او را متهم به‏ نداشتن جرأت سیاسی کردند و زیر ضرب انتقاد قرار دادند.به طوری که اللهیار صالح-که نزدیکترین‏ یار مصدق به حساب می‏آمد-صحبت از خیانت‏ مصدق به میان آورد:

«...دکتر مصدق به ملت ایران خیانت کرده‏ است.اگر دکتر مصدق زمانی که اعلیحضرت‏ همایونی به خارج رفته بودند کار را تمام می‏کرد، کی امریکایی‏ها با او مخالفت می‏کردند...امریکایی‏ ها می‏دانستند که مصدق نظرش چیست و از این‏ جهت از فرصتی که در اثر هرج و مرج و اوضاع‏ خراب آن موقع که فقط به دست خود مصدق‏ ایجاد شده بود،استفاده کردند و اوضاع را برای‏ بازگشت اعلیحضرت همایونی به ایران آماده‏ کردند...»(32)

درباره کودتای 28 مرداد و علل شکست دکتر محمد مصدق کتابهای بسیار نوشته شده و در اطراف آن بحث و گفت‏وگوی بسیار به عمل آمده‏ است.به راستی چه شد که نهضت با آن حمایت‏ وسیع مردمی به شکست انجامید؟

واقعیت این است که دکتر مصدق از زمانی به‏ طرف شکست حرکت کرد که نخستین گامها را به‏ سمت جدایی از رهبران مذهبی مردم برداشت.تا هنگامی که آیت اللّه کاشانی در کنار او بود،مصدق‏ هم با آسیب‏پذیری کمتر در پیشاپیش صفوف مردم‏ قرار داشت.امّا جدایی از دیگر رهبران و سازمانهای‏ اسلامی کار را بر او دشوار کرد.

شواهد موجود حکایت از این دارند که مصدق تا قبل از اینکه به زمامداری برسد،ارتباط حسنه‏ای با گروههای اسلامی داشت.اما به محض اینکه قدرت‏ گرفت،این گروهها و رهبران را رها ساخت.به‏ عنوان نمونه می‏توان به رفتار دکتر مصدق با سید مجتبی نواب صفوی،رهبر فدائیان اسلام اشاره کرد. فدائیان اسلام نقش ویژه‏ای در به قدرت رساندن‏ مصدق اجرا کردند،اما مصدق پس از رسیدن به‏ قدرت،خلف وعده کرد و به عنوان اولین گام در امور کشورداری،دستور بازداشت نواب صفوی را صادر نمود.(33)او در اولین روزهای‏ نخست‏وزیری‏اش(چهاردهم خرداد 1330)(34) نواب صفوی را به زندان فرستاد تا شاید به این‏ وسیله فدائیان اسلام را منزوی سازد و دیگر گروههای اسلامی نیز مرعوب گردند.

با تمام کم‏توجهی‏هایی که مصدق به رهبران‏ اسلامی ابراز می‏داشت،سران و گروههای اسلامی، به این سبب که او را ضد سلطه خارجی ارزیابی‏ می‏کردند،دست از حمایت او برنمی‏داشتند.

به شهادت مدارک موجود،آیت اللّه کاشانی در روز 27 مرداد 1332 طی نامه‏ای به مصدق صریحا هشدار می‏دهد که تلاشهایی برای سرنگونی‏ حکومت او انجام می‏شود و توطئه‏هایی در شرف‏ تکوین است.متن نامه آیت اللّه کاشانی خطاب به‏ دکتر مصدق به این شرح بود:

«حضرت نخست وزیر معظم جناب آقای دکتر مصدق دام اقباله.عرض می‏شود گرچه امکانی‏ برای عرائضم نمانده ولی صلاح دین و ملت برای‏ این خادم اسلام بالاتر از احساسات شخصی است‏ و علی رغم غرض‏ورزیها و بوق و کرنای تبلیغات، شما خودتان بهتر از هر کس می‏دانید که هم و غم‏ من در نگهداری دولت جنابعالی است که خودتان‏ به بقاء آن مایل نیستند.از تجربیات روی کار آمدن‏ قوام و لجبازیهای اخیر بر من مسلم است که‏ می‏خواهید مانند سی‏ام تیر کذائی یکبار دیگر ملت‏ را تنها گذاشته و قهرمانانه کنار بروید.حرف‏ اینجانب را در خصوص اصرارم در عدم اجرای‏ رفراندوم نشنیدید و مرا لکهء حیض کردید.خانه‏ام‏ را سنگ‏باران و یاران و فرزندانم را زندانی‏ فرمودید،مجلس را که ترس داشتید شما را ببرد، بستید و حالا نه مجلسی هست و نه تکیه‏گاهی‏ برای این ملت گذاشته‏اید.زاهدی را که من با هزار زحمت در مجلس تحت‏نظر و قابل کنترل نگاه‏ داشته بودم با لطائف الحیل خارج ساختید و حالا همانطور که واضح بود در صدد به اصطلاح کودتا است.اگر نقشه شما نیست که مانند سی‏ام تیر عقب‏نشینی کنید و بظاهر قهرمان زمان بمانید و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که همانطور که در اخرین ملاقاتم در دزاشیب به شما گفتم و به‏ هندرسن هم گوشزد کردم که امریکا ما را در گرفتن‏ نفت از انگلیسها کمک کرد و حالا به دست‏ جنابعالی به صورت ملی و دنیاپسندی می‏خواهد این ثروت ما را به چنگ آورد،و اگر واقعا با دیپلماسی نمی‏خواهید کنار بروید،این نامه من‏ سندی در تاریخ ملت ایران خواهد بود که من شما را با وجود همه بدیهای خصوصی‏تان نسبت به‏ خودم از وقوع حتمی یک کودتا وسیله زاهدی که‏ مطابق با نقشه خود شما است،آگاه کردم که فردا جای هیچگونه عذر موجهی نباشد...

ایام به کام باد-سید ابو القاسم کاشانی»(35)

ولی دکتر مصدق به جای بهره‏گیری از این هشدار مشفقانه،رفتاری سرد با او در پیش گرفت و چنین‏ پاسخ داد:

«...مرقومه حضرت آقا وسیله آقا حسن آقا سالمی زیارت شد.اینجانب مستظهر به پشتیبانی‏ ملت ایران هستم و السلام.

دکتر محمد مصدق»(36)

جبهه ملی دوم و دکتر مصدق

فعالیت دوباره جبهه ملی یکی از مهم‏ترین‏ مباحثی بود که پس از کودتای 28 مرداد در بین برخی‏ اعضای آن مطرح شد.در اواخر دوره حکومت دکتر منوچهر اقبال عده‏ای از اعضای سابق جبهه ملی پس‏ از بررسی و تجزیه تحلیل اوضاع بین‏المللی به این‏ نتیجه رسیدند که ایالات متحده امریکا و دیگر متحدان غربی او در صدد ایجاد تغییراتی در استراتژی سیاسی خود نسبت به کشورهای جهان‏ سوم می‏باشند و در نظر دارند برای دفاع در برابر کمونیسم و همچنین مقابله با خطر انفجار انقلاب‏ ناشی از ادامه سیاست سرکوب و خفقان در اینگونه‏ کشورها،دست به یک سلسله رفرمهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی زده و آزادیهای محدودی به‏ سید محمود نریمان‏ ساکنین این سرزمینها بدهند.از این روی محمد رضا پهلوی نیز به تبعیت از این استراتژی در اندیشهء ایجاد تغییرات ظاهری در روابط رژیم و جامعه ایران‏ برآمده است.

در اطراف این مسئله بررسیهایی انجام شد و بر این‏ اساس سرکردگان مقاومت ایران جلساتی را تشکیل‏ دادند و برای تشکیل یک سازمان سیاسی،به بحث و گفتگو پرداختند:

«...سرانجام در روز 23 تیرماه 1339 به دعوت‏ دکتر غلامحسین صدیقی،هفده تن از شخصیت‏های سیاسی در منزل او اجتماع کردند و در زمینه تشکیل یک سازمان سیاسی به توافق‏ رسیدند.روز بعد نام«جبهه ملی دوم»برای این‏ سازمان جدید به تصویب رسید...و روز سی تیر 1339 اعلامیهء تشکیل«جبهه ملی دوم»در سراسر کشور کشور انتشار یافت...»(37)

نکته قابل توجه در این بیانیه این بود که کلیه‏ عناصر تشکیل دهنده«جبهه ملی دوم»دکتر محمد مصدق را به عنوان رهبر خود معین کرده بودند.

در تاریخ 27 اردیبهشت 1340 نهضت آزادی‏ ایران هم اعلام موجودیت کرد.نهضت آزادی معتقد به حفظ اصالت نهضت ملی ایران و ادغام آن با جنبش نوین اسلامی بود.این سازمان هم دکتر مصدق را یگانه رئیس دولت منتخب واقعی مردم‏ ایران می‏دانست و در اولین اعلامیه خود اعلام‏ داشت:

«...ما مصدقی هستیم و مصدق را از خادمین‏ بزرگ و افتخارات ایران و شرق می‏دانیم...ما مصدق را به عنوان یگانه رئیس دولتی که در طول‏ تاریخ ایران محبوب و منتخب واقعی اکثریت مردم‏ بود...تجلیل می‏کنیم...»(38)

رهبران و سران«جبهه ملی دوم»در نخستین گام‏ در روز 24 آذر 1339 با مهندس شریف امامی‏ نخست‏وزیر وقت ملاقات و درباره آزادی انتخابات‏ و آزادی مطبوعات و اجتماعات گفتگو کردند.

جبهه ملی دوم برای شروع فعالیتهای انتخاباتی‏ تقاضای برگزاری متینگ کرد و درخواست انتشار روزنامه را به مقامات مسئول تسلیم نمود.این‏ تشکیلات،محلی در خیابان فخرآباد را به عنوان‏ کلوپ و محل دیدار اعضای خود تهیه کرد و پس از اشغال این محل توسط پلیس،تصمیم به تحصن در مجلس سنا گرفت.

در روز 10 بهمن 1339 چهارده تن از رهبران‏ جبهه ملی به مجلس سنا رفتند و در تالار قرائتخانه‏ کتابخانه مجلس سنا متحصن شدند.این تحصن پنج‏ هفته به طول انجامید.در فروردین ماه 1340 یکی از مبارزان دوران نهضت ملی کردن صنعت نفت به نام‏ سید محمود نریمان درگذشت.جبهه ملی این‏ فرصت را مغتنم دانست و مردم را به شرکت در مراسم تشییع و ترحیم او دعوت کرد.مجموع این‏ مسایل بار دیگر جبهه ملی را در جامعه مطرح ساخت‏ و نام«جبهه ملی»و نام«مصدق»نیز دیگر باره در ایران مطرح شد.

اعتصاب معلمان

در تاریخ دوازدهم اردیبهشت 1340 فرهنگیان و معلمان تهران در اعتراض به کمبود حقوق خود دست به اعتصاب زدند و در میدان بهارستان گردهم‏ آمدند در این حادثه دبیر یکی از دبیرستانهای تهران‏ به نام ابو الحسن خانعلی به دست پلیس کشته شد. این امر موجب گردید تا مسئله اعتصاب معلمان‏ ابعاد وسیعی پیدا کند و به سقوط شریف امامی و زمامداری علی امینی-که خواست دولت جدید امریکا و رئیس جمهوری آن جان.اف.کندی بود- بیانجامید.

امینی در راستای برنامه‏های حزب دموکرات‏ امریکا دایر به تزیین مظاهر روبنایی جامعه،صحبت‏ از لزوم مبارزه با فساد و اعطای برخی امتیازات به‏ مردم را به میان آورده و عده‏ای از سرکردگان رژیم‏ پهلوی نظیر سپهبد حاجیعلی‏کیا(رئیس رکن دوم‏ ارتش)و خانم علامیردولو و سرتیپ نویسی و عده‏ ای دیگر از عوامل اختلاسهای کلان را دستگیر کرد.

جبهه ملی دوم با بهره‏گیری از امکاناتی که علی‏ امینی ایجاد کرده بود،به فعالیت پرداخت و برای‏ ارزیابی قدرت بسیج خود و نیز درک و بررسی صحت و سقم وعده‏های حکومت به جبهه،تصمیم‏ به برگزاری متینگ گرفت و این گردهمایی را در روز 28 اردیبهشت 1340 در میدان جلالیه(پارک لاله‏ کنونی)برگزار کرد.(39)

از آنجا که این اولین گردهمایی و میتینگ مردمی‏ بعد از کودتای 28 مرداد 1332 بود،عده زیادی از مردم در آن شرکت کردند.افرادی چون دکتر سنجابی و دکتر صدیقی و شاپور بختیار در این‏ میتینگ برای مردم به سخنرانی پرداختند(40)و نام‏ مصدق را بار دیگر بر سر زبانها انداختند.

در جریان رفراندوم ششم بهمن 1341 سران‏ «جبهه ملی دوم»کوشیدند تا نقشی فعال را بر عهده‏ بگیرند،اما دیگر جبهه ملی آنچنانکه باید و شاید در مدار توجه مردم نبود.زیرا حضرت امام‏ خمینی(ره)پا به عرصه مبارزه گذاشته بود و با اعلامیه‏های روشنگر خود به جامعهء ایران روح و حرارت و قدرت ایستادگی می‏بخشید.

انحلال جبهه ملی دوّم

جبهه ملی بتدریج اسیر تشنج و مشکلات داخلی‏ می‏شد.سران جبهه ملی در برابر انقلاب سفید شاه، سیاست«صبر و انتظار»را توصیه می‏کردند اما سازمان دانشجویان جبهه ملی این سیاست را محصول سازشکاری و ترس خواند و سیاست‏ «پایداری و مقاومت»را توصیه کرد.

افزون بر این اختلافات،مسایل دیگری هم پیش‏ آمد که باعث دلزدگی مصدق از جبهه ملی و سران آن‏ شد.در اواخر سال 1342 برخی از سازمانها و کادرهای وابسته به جبهه ملی دوم که از شیوه کار و عملکرد رهبری جبهه ملی دوم رضایت نداشتند نامه‏هایی به مصدق نوشتند و نظرات او را درباره‏ آینده جبهه ملی جویا شدند.نظرات دکتر مصدق و پاسخهای او موجبات خشم و ناراحتی سران جبهه‏ ملی را فراهم آورد و به تعطیل«جبهه ملی دوم» انجامید.

«جبهه ملی دوم»تا اردیبهشت ماه 1343 موجودیت داشت.از اوایل این سال مکاتباتی بین‏ مصدق و رهبران جبهه ملی،پیرامون ساختار تشکیلاتی جبهه ملی رد و بدل شد و سرانجام منجر به انحلال جبهه ملی دوم گردید:

«این نامه‏ها که گویاترین اسناد نهضت ملی‏ محسوب می‏شوند و روشنگر بسیاری از نکات‏ پنهان بخشی از تاریخ معاصر ایران می‏باشند در خور مطالعه و بررسی است و نشان می‏دهد که‏ چگونه تضادها و کشمکشها و خودبینی‏ها نهضت‏ را از مسیر اصلی خود منحرف ساخت و نتایج آن‏ به چه بهای گزافی برای ملت ایران تمام شد.»(41)

به طوری که از نامه دکتر مصدق به دکتر شایگان‏ برمی‏آید،سران جبهه ملی فقط از نام مصدق سود می‏بردند و به نظرات او،بویژه در سالهای آخر هیچ‏ گونه اهمیتی نمی‏دادند.دکتر مصدق در این نامه‏ صریحا می‏نویسد:

«اکنون قدری از جبهه ملی صحبت می‏کنم که‏ چون نخواست با نظریات بنده راجع به تجدید نظر در اساسنامه و آئین‏نامه موافقت کند،دست از کار کشید و جبهه منحل گردید...»(42)

نقاط ضعف مصدق

همانطور که پیشتر اشاره شد،دکتر محمد مصدق‏ به دلیل وابستگی به اشرافیت و خاندانهای‏ حکومتگر ایران،همواره در تماس نزدیک با نیروهای استعماری بوده است.او در سالهای جوانی‏ از هواداران دولت انگلستان به حساب می‏آمد و عملا سیاستهای این دولت در ایران را تایید می‏کرد و حتی در مواردی چون قضایای تنگستان و سرکوب‏ قیام رئیس علی دلواری بر علیه انگلستان عملا به‏ سناتور محسن خواجه نوری‏ کمک این دولت رفت.

مصدق انگلستان را طرفدار حق می‏دانست و موضعگیریهای این دولت استعماری در این‏ سرزمین را ناشی از روحیه حق‏جویانه انگلستان‏ معرفی می‏کرد.او می‏گوید:

«هیچکس نمی‏گفت که دولت انگلیس چرا با مشروطه‏خواهان همراهی می‏کند.زیرا مشروطیت‏ کلمه حقی بود که کسی غیر از هواخواهان سیاست‏ منفور دولت روسیه تزاری با آن مخالفت‏ نمی‏کرد...چون مشروطیت ایران حق بود، هواخواهان آن بر هواخواهان استبداد-که باطل‏ بود-غلبه نمود و چون ملت به آزادی رسید،هم‏ موازنه سیاسی برقرار شد و هم دولت انگلیس برای‏ کار خیری که کرده بود،نام نیک و شهرتی بسزا درکرد...»(43)

از دیگر نقاط منفی در زندگی دکتر محمد مصدق، عضویت او در فراماسونری است.مدارک مربوط به‏ عضویت او در«جامع آدمیت»که به دستور میرزا ملکم خان ناظم الدوله و با هدف سمت و سو دادن به‏ رجال و دولتمردان صدر مشروطیت ایجاد شده بود، منتشر شده است.از قرار معلوم دکتر مصدق عضو لژ «ابن سینا»بود.اعترافات محسن خواجه نوری- لیدرفراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین در مجلس شورای ملی-نیز حکایت از عضویت‏ مصدق در این لژ دارد.خواجه نوری در دادگاه‏ انقلاب می‏گوید:

«علت اینکه من لژ ابن سینای فراماسونری را پذیرفتم به علت سابقه‏ای بود که سید جمال‏ اسدآبادی و سید نصر الله تقوی و مرحوم‏ دکتر مصدق در این لژ عضویت داشته‏اند...»(44)

مهندس محسن فروغی پسر محمد علی فروغی‏ (ذکاء الملک)استاد اعظم فراماسونری و نخست‏ وزیر رضاشاه به هنگام انتقال سلطنت و انقراض‏ قاجاریه نیز با نقل از خاطره‏ای مسئله‏ فراماسونر بودن مصدق را تایید می‏کند.او می‏گوید:

«موقعی که دکتر مصدق می‏خواست ساختمانی‏ در خیابان کاخ برای خود بسازد،نقشه آن را من‏ گرفتم،ظرف دو ماه نقشه کاملی تهیه کردم.فوق‏ العاده مورد پسند ایشان و همسرشان قرار گرفت و کار نظارت را نیز به من واگذار کردند.مصدق‏ السلطنه در آن روز که من نقشه را به ایشان دادم به‏ اندازه‏ای از کارم راضی شدند که...دسته چک‏ خود را از جیب بیرون آوردند و مبلغ سی‏ هزار تومان چک صادر و به من تسلیم کردند...بنده‏ از گرفتن چک امتناع کردم...دکتر مصدق وقتی‏ استنکاف مرا از قبول مشاهده کردند،قلم و کاغذی‏ از روی میز برداشتند،شرحی روی کاغذ نوشته‏ و امضا کردند و به دست فرزند خود داده گفتند: حالا که رفیق شما از من دستمزد قبول نمی‏کند،من‏ هم کار مهم‏تری برای او انجام می‏دهم که تا حالا برای کسی نکرده‏ام...دکتر مصدق مرا به لژ فراماسونری معرفی کرده و خود معرف من شده‏ بود و من به این ترتیب و با معرفی ایشان‏ فراماسون شدم...»(45)

باز کردن جای پای امریکا در ایران

جنگ جهانی دوم بسیاری از معادلات جهانی را تغییر داد و از جمله مهمترین تاثیرات آن شکستن‏ اقتدار و تسلط بی‏چون و چرای انگلیس در کشورهای تحت سلطه و ایران بود.در سالهای دهه‏ 1320 انگلستان دیگر قدرت برتر عرصه دیپلماسی‏ آشکار و پنهان ایران نبود.امریکا به عنوان قدرتی‏ تازه‏نفس از راه رسیده بود و به عنوان بزرگترین فاتح‏ جنگ،سهم خود را از منابع و مراکز تامین مواد خام و همچنین بازارهای فروش جهان می‏خواست.

مصدق در رویکرد دوباره‏اش به سیاست در دهه‏ 1320 و پس از جنگ جهانی دوم به فراست فهمید که باید این میهمان تازه‏وارد را دریافت و جایی برای‏ او در عرصهء دیپلماسی ایران باز کرد.اما شیوه امریکا با روشهای انگلستان تفاوتهای بسیار داشت.امریکا برای اینکه بتواند بخشی از بازارهای جهان را در تسخیر خود درآورد،روشی ظاهرا متضاد با استعمار کلاسیک در پیش گرفته بود و خود را مدافع‏ کشورهای تحت سلطه نشان می‏داد.

مصدق در چنین دورانی که امریکا خود را در حریری از آزادیخواهی پیچیده و برای فریب مردم‏ از حقوق بشر و آزادی سرزمینهای مستعمره دم‏ می‏زد،باب مذاکره و تفاهم را با این دولت باز کرد و در جانبداری از منافع آن کوشید و با رجال و سردمداران آن باب گفتگو را گشود.مصدق زمانی‏ که ترومن ریاست کمیسیون دفاع ملی را در سنای‏ امریکا به عهده داشت،ارتباطاتی با او برقرار کرد و تا آخرین روز اقتدارش به عنوان رئیس جمهوری‏ امریکا،این مراودات را با وی ادامه داد.(46)او در روزهایی که مبارزه بر علیه شرکت نفت ایران و انگلیس را آغاز کرد،مراتب را طی نامه‏ای به اطلاع‏ ترومن رساند و از دولت امریکا درخواست کمک و معاضدت کرد:

«نظر به اینکه بین ملتین ایران و امریکا همواره‏ روابط دوستانه برقرار بوده و ملت بزرگ و ارجمند امریکا از طرفداران جدی آزادی و حاکمیت ملل‏ شناخت شده و فداکاریهای آن ملت نیک نهاد در دو جنگ اخیر بهترین گواه این معنی است،لازم‏ دانستم که خاطر آن حضرت را از جریانات اخیر مستحضر سازم و یقین داریم که دولت دوست ما امریکا در این موضوع مهم از معاضدت به آمال‏ ملی ایران خودداری نخواهد کرد...»(47)

مصدق در تمام دوران زمامداری خود در جهت‏ توسعهء نفوذ امریکا در ایران تلاش کرد.اسناد و مدارک موجود حکایت از این دارند که مصدق‏ همواره چشم به کمکهای امریکا دوخته و با هدف‏ تحقق این خواست بود که نمایندگان این کشور را به‏ ایران فرا خواند.

مصدق که مدت 42 روز در مسافرت امریکا به سر برده بود پس از بازگشت گزارش سفرش را به این‏ صورت به ملت ایران ارائه نمود:

«...در واشنگتن مدت 25 روز با آقای ژرژ مک‏ گی(معاون وزارت خارجه امریکا)در تماس بودم. او بعضی روزها دوبار به دیدن من می‏آمد.بنده‏ صاف و پوست‏کنده عرض کنم که آقای ژرژ مک‏ گی با من در این مدت مثل یک برادر صمیمی‏ بود...»(48)

لازم به یادآوری است که آقای ژرژ مک‏گی از مأموران مهم و طراز اول شرکتهای نفتی امریکا بود.(49)

مصدق در تمام دوران دو ساله زمامداری‏اش این‏ ارتباط دوستانه را با امریکا ادامه داد و لویی هندرس‏ سفیر کبیر این کشور را در جریان اکثر اقدامات دولت‏ خود می‏گذاشت(50)شهید حسن آیت در این مورد می‏نویسد:

«مصدق السلطنه تلاش می‏کرد که سلطه نظامی‏ مستشاران امریکایی را بر میهن ما تثبیت کند و بانک بین‏المللی را که ابزاری در دست شرکتهای‏ نفتی امریکایی بود،بر نفت ملی شدهء ما مسلط سازد...»(51)

برای شناخت بیشتر در این زمینه چند سطر از کتاب مصدق السلطنه را نقل می‏کنیم:

«یکسال از نخست‏وزیری مصدق گذشت،و جاسوسان و مستشاران امریکایی به استناد قرارداد خائنانه جم-آلن همچنان بر ارتش ایران مسلط ماندند.امور اقتصادی ما نیز بیش از پیش به قبضه‏ مستشاران امریکایی درآمد.مصدق نه تنها قدمی‏ برای راندن این جاسوسان برنداشت،بلکه با پذیرش تعداد زیادتری از آنها موافقت کرد.فقط سناتور مکی گی‏ وقتی که مدت قرارداد جم-آلن به پایان رسید مصدق طی نامه‏ای ظاهرا به برخی موارد آن‏ اعتراض کرد ولی این اعتراض هرگز از صحنه‏ تبلیغات و صفحه روزنامه‏های دولتی تجاوز نمی‏ کرد.جاسوسان امریکایی در حالی که حتی دیگر نمی‏توانستند برای ادامه اقامت خود در ایران و قبضه کردن امور ارتش به قرارداد ضد ملی و خائنانه جم-آلن استناد کنند در پست‏های خود باقی ماندند و با همان اختیارات سابق،با دریافت‏ حقوق سرسام‏آوری که مصدق پرداختش را به‏ عهده گرفت،به اجرای نقشه‏های امپریالیستی‏ پرداختند.مشاهده می‏شود که حکومت مصدق در همه زمینه‏ها راه نفوذ و تسلط روزافزون‏ امپریالیستهای امریکایی را هموار ساخته است. مصدق به دنبال نقشه‏های خود برای تامین تسلط امپریالیزم امریکا بر وطن ما،روز چهارم‏ اردیبهشت ماه به بهانه وضعیت ملی و اقتصادی از کمک امریکا استقبال کرد و ضمن سپردن تعهدی‏ برای«تقویت استعداد دفاعی»قبول کمک نظامی‏ امریکا را تصریح کرد.

با توجه به آنچه گفته شد با در نظر گرفتن‏ ماهیت کمکهای امپریالیستی و با توجه به نقش‏ مصدق در مورد تحکیم موقعیت اقتصادی و نظامی امپریالیسم امریکا در وطن ما،می‏توان نتایج‏ شوم و پرادبار این تحمیل جدید استعماری را پیش‏بینی کرد.در نخستین مرحله باید ادامه کار مستشاران امریکایی را در ارتش ایران یادآور شد. روزنامه اطلاعات در شماره مورخ شنبه 6 اردیبهشت خبر داد که برای ادامه کار مستشاران‏ بین نخست‏وزیر و هندرسن مذاکراتی صورت‏ گرفته و پس از حصول موافقت،نخست‏وزیر گفته‏ است مستشاران نظامی می‏توانند در ایران بمانند تا مجلس هفدهم افتتاح شود و دولت لایحه قرار داد جدید را به مجلس تقدیم کند.با این ترتیب‏ نخست‏وزیر پذیرفته است که مستشاران تا تنظیم‏ قرارداد جدید مثل سابق،یعنی طبق مقررات‏ قرارداد خائنانه جم-آلن،در ایران بمانند.بین‏ خیانت جم و مصدق چه تفاوتی می‏توان پیدا کرد.»(52)

«...مصدق با مداخله بانک امپریالیستی و بین‏ المللی در مساله نفت موافقت کرد و این قدم تازه‏ ای بود که از طرف«جبهه ملی»برای تامین تسلط استعماری امریکا بر منابع نفت وطن ما برداشته‏ شد...»(53)

مصدق پس از بازگشت از امریکا به توافق کامل با امریکائیها رسیده بود و تنها قدرتی که سد راه او محسوب می‏شد آیت اللّه کاشانی و نیروهای اسلامی‏ بودند.گزارش شگفت‏انگیز لوئی هندرسن سفیر کبیر امریکا در ایران که به وزارت امور خارجه‏ امریکا ارسال داشته است،ما را از هرگونه توضیح‏ اضافه بی‏نیاز می‏کند.

هندرسن در گزارش فروردین ماه 1331(آوریل‏ 1952)وضعیت سیاسی ایران را برای مقامات‏ وزارت خارجه و دستگاههای جاسوسی امریکا که‏ باید تصمیمات نهایی را اتخاذ کنند،چنین تشریح‏ می‏کند:

«...دکتر مصدق چه در مورد قبول شرایط بانک‏ بین‏المللی برای حل مسئله نفت ایران و چه درباره‏ قرارداد نظامی ایران و امریکا حسن نیت به خرج‏ داده و با نظرات امریکائیها روی موافق داشته است‏ ولی در این جریانات فقط یک عامل مزاحم‏ مداخله کرده که مانع حل قضیه به نفع امریکا شده‏ است.این عامل مزاحم که مانع تسلیم ایران به‏ نظرات بانک بین الملل و ادامه همکاری بین ایران‏ و امریکا می‏باشد،آیت اللّه کاشانی است که به‏ عقیده هندرسن او برای منافع امریکا و دول غربی‏ در ایران عنصر خطرناک به شمار می‏آید.به عقیده‏ سفیر امریکا در تهران و مقامات وزارت امور خارجه امریکا دکتر مصدق هم از نظر عقاید سیاسی و هم از لحاظ نفوذ و وجهه در میان افکار عمومی ایرانیان،مناسب‏ترین شخصیت برای‏ نخست‏وزیری ایران است.چون در جریان تمام‏ ملاقاتهای خود با سفیر امریکا و فرستادگان بانک‏ بین‏المللی حسن نیت و علاقه خود را به حل کلیه‏ مسایل موجود با امریکاییها ابراز داشته است ولی‏ همیشه هنگامی که مذاکرات فیمابین به نتیجه‏گیری‏ نزدیک می‏شده مداخله آیت اللّه کاشانی نقشه‏های‏ سفارت امریکا را بهم زده و از حل قضیه نفت و یا تجدید قرارداد نظامی امریکا با ایران جلوگیری‏ کرده است...»(54)

اظهار نظر هندرسن سفیر کبیر امریکا بدون دلیل‏ نبود.آیت اللّه کاشانی که بزرگترین پشتوانه مبارزات‏ ملی شدن نفت بود شدیدا در مقابل طمع‏ورزیهای‏ ابرقدرتهایی که می‏خواستند با حیله و توطئه مجددا بر نفت ما مسلط شوند مقاومت می‏کرد و به عنوان‏ نمونه هنگامی که«آورل هریمن»فرستاده‏ مخصوص رئیس جمهور امریکا به ایران با آیت اللّه‏ کاشانی ملاقات و مصاحبه‏ای انجام داد از ایشان‏ سئوال کرد که اگر دکتر مصدق در زمینه نفت با ما به‏ توافق برسد شما چه خواهید کرد،در پاسخ گفت:

«دولت ایران و روزنامه‏ها فقط با شرکت سابق‏ نفت طرف هستند،اما بدانید که من با سیاست‏ استعماری دولت انگلستان مخالفم.اکنون چشم‏ امید چهارصد میلیون برادر مسلمان من به کشور ما دوخته شده است و تمام کشورهای آسیایی انتظار دارند که ما زنجیرهای استعماری و اقتصادی‏ انگلستان را در ایران بکلی بگسلانیم.بدانید که اگر شاهرگ مرا هم بزنند محال است که از قانون خلع ید اندکی بعقب برگردیم و اگر دکتر مصدق هم‏ بخواهد از آن قانون ذره‏ای عدول کند،حمایت و پشتیبانی عموم طبقات ملت ایران را که امروز تا سرحد فداکاری نگهبان اوست،از دست خواهد داد...»(55)

از دیگر اقدامات نادرست دکتر مصدق در دوران‏ زمامداری‏اش،موافقت با قرارداد«همکاری‏های‏ مشترک ایران و امریکا»بود.در تاریخ 31 خرداد 1332 میان وزارت کشور دکتر مصدق و اداره کل‏ همکاریهای فنی ایالات متحده امریکا،موافقتنامه‏ای‏ منعقد گردید و به امضای آقای دکتر غلامحسین‏ صدیقی،وزیر کشور دکتر مصدق و آقای ویلیام، ئی،وارن،رئیس اداره کل همکاریهای فنی امریکا رسید.

مطالعه این قرارداد که به نام«موافقت‏نامه عمومی‏ کشاورزی»نامگذاری شد،برای هر فرد ایرانی‏ تأثرانگیز است و متضمن شرایط و مواد شرم‏آوری‏ است که یاد امتیازهای دوران ناصرالدین شاه قاجار را در خاطر زنده می‏کند.به موجب این قرارداد اختیار کامل 420 هزار پارچه روستای ایران به‏ امریکا واگذار شد و به بهانه فعالیت‏های عمرانی و رفاهی پای هزاران مستشار امریکایی را به ایران‏ باز کرد.این قرارداد چیزی جز سرپوش بر نفوذ اطلاعاتی و نظامی و سیاسی امریکا در ایران نبود.در پوشش همین قرارداد بود که جاسوسان سیا و مأموران دیگر نهادهای اطلاعاتی امریکا توانستند در سرتاسر روستاها و شهرهای میهن ما رخنه کنند و با یک برنامه‏ریزی وسیع و منسجم کشاورزی‏ ایران را از بین ببرند و ایران را که به انبار گندم آسیا شهرت داشت،به آنچنان افلاس و بیچارگی برسانند که در صف بزرگترین واردکنندگان گندم قرار گرفت‏ و اقتصاد ایران به طور کامل مبدل به اقتصادی‏ تک‏پایه‏ای شد و تمام اتکای آن بر روی نفت‏ قرار گرفت تا امپریالیسم جهانی به سرکردگی امریکا بتوانند با بهره‏گیری از این وضعیت،کشور ما را به‏ هر طرف که می‏خواهد ببرد و سرزمین ما را به محل‏ امنی برای دسترسی به مواد خام و بازار پرمنفعتی‏ برای فروش اضافه تولیدات کارخانجات خود مبدل‏ سازد.

یکی دیگر از نقاط ضعف دکتر مصدق عدم تقیّد و التزام او نسبت به دین مبین اسلام است.او تحت‏ تاثیر تربیت غربی و زندگی در اروپا،معتقد به‏ «اومانیسم»بود و به طور کلی عنصری«لائیک»به‏ حساب می‏آمد.او برای دین بها و ارزش قائل نبود. در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی،زمانی که‏ برای نخست‏وزیری انتخاب شد سید محمد علی‏ شوشتری-که به عنوان مخالف سخنرانی می‏کرد- خطاب به او گفت:

«...آقای محترم فاضلی که با شما دو سال قبل‏ در دربار تحصن جسته بود،صریحا اظهار کرد که‏ شما در مدت تحصن در دربار،حتی یک مرتبه هم‏ نماز نخواندید،قصه‏های دیگر گفت که شرم دارم‏ بگویم...»(56)

دکتر مصدق بسیاری از اقدامات دین ستیزانه‏ رضاخان،از جمله فاجعه کشف حجاب را می‏ستود و از اینکه خیلی زودتر از رضاخان تن به این کار داده‏ و زنان خانواده خود را وادار به کشف حجاب کرده‏ بود،به خود می‏بالید.او در جایی می‏گوید:

«...قبل از اینکه بانوان محترم در ایران کشف‏ حجاب کنند،من در اروپا با خانواده‏ام کشف‏ حجاب کردم...»(57)

بر اثر اینگونه رفتارها و دیگر اعمال دین ستیزانه‏ مصدق بود که حضرت امام خمینی(ره)به هنگام‏ بررسی وضعیت جبهه ملی فرمودند:

«...یک گروهی که از اولش باطل بودند،من از ریشه‏هایش می‏دانم،یک گروهی که با اسلام و روحانیت اسلام سرسخت مخالف بودند،از اولش‏ هم مخالف بودند،اولش هم وقتی که مرحوم‏ آیت اللّه کاشانی دید که اینها خلاف دارند می‏کنند و صحبت کرد،اینها کاری کردند که یک سگی را نزدیک مجلس عینک به آن زدند و اسمش را آیت اللّه گذاشته بودند.این در زمان آن بود که اینها فخر می‏کنند بوجود او،او هم مسلم نبود...»(58)

شواهد پیرامون عدم تقیّد و التزام مصدق نسبت به‏ مسائل اعتقادی فراوان است.دکتر کریم سنجابی در خاطرات خود اشاره‏ای گذرا به این نکته دارد و می‏ گوید:

«زمانی که مهندس بازرگان را به عنوان معاون‏ وزیر فرهنگ معرفی کردم،دکتر مصدق مخالفت‏ کرد و گفت اگر بازرگان معاون وزیر فرهنگ بشود، از فردا حجاب در مدارس دختران اجباری‏ خواهد شد...»(59)

\*\*\*

سرانجام دکتر محمد مصدق در روز 14 اسفند 1345 در بیمارستان نجمیه تهران درگذشت.(60)او وصیت کرده بود که پیکرش را در ابن بابویه دفن‏ کنند،اما رژیم پهلوی اجازه نداد و جنازه او را به‏ روستای احمدآباد در حوالی قزوین بردند و در آنجا به خاک سپردند.

پی‏نوشت:

(1)-سفری،محمد علی،قلم و سیاست،جلد اول،ص 620.

(2)-آیت،سید حسن،چهره حقیقی مصدق السلطنه،دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،چاپ اول،اسفند 1360،ص 149.

(3)-ارسنجانی،حسن،یادداشتهای سیاسی،ص 150 و 149.

(4)-ارسنجانی،حسن،یادداشتهای سیاسی،ص 151.

(5)-اعلامیه معروف قوام السلطنه،به نقل از آرشیو موسسه کیهان.

(6)-همان.

(7)-اعلامیه حضرت آیت اللّه سید ابو القاسم کاشانی،مورخ 27 تیرماه 1331،به نقل از آرشیو روزنامه کیهان.

(8)-خامه‏ای،انور،سی‏تیر،قیام ملت ایران،ماهنامه آدینه،شماره‏ 128،مورخ مرداد 1377،ص 16.

(9)-بیانیه معروف قوام السلطنه،به نقل از نمونه موجود در آرشیو موسسه کیهان.

(10)-خامه‏ای،انور،سی‏تیر،قیام ملت ایران،ماهنامه آدینه،شماره‏ 128،مورخ خرداد ماه 1377،ص 16.

(11)-در زیرنویس صفحه 170 کتاب مصدق السلطنه درباره‏ نصرت اللّه امینی چنین آمده است:

«نصرت اللّه امینی اراکی که از سال 1348 در شهر واشنگتن مقیم شده است،در دوران حکومت مصدق برای‏ سازمان«سیا»کار می‏کرد و اکنون نیز هر وقت لازم باشد،او را برای کسب اطلاعات به ایران می‏فرستند.چنانچه در سال‏ 1355 او و سپهر ذبیح و چند ایرانی دیگر برای کسب‏ اطلاعات به ایران آمدند و با چمدانهای پر از اسناد به‏ واشنگتن برگشتند.امینی که اکنون دارای سمت‏ «سرجاسوس»در سازمان«سیا»است بعد از کودتای 28 مرداد دولت به پاس همکاریهای مفید و مؤثر او با سپهبد زاهدی چند قطعه زمین مرغوب در تهران به وی واگذار کرده که از همه معروفتر ساختمان شش اشکویه او در بلوار الیزابت است.»

(12)-به نقل از کتاب چهره حقیقی مصدق السلطنه،اثر شهید حسن‏ آیت،ضمیمه شماره 9،ص 217.

(13)-آیت،حسن،چهره حقیقی مصدق السلطنه،ص 70 و 71.

(14)-ارسنجانی،حسن،خاطرات،ص 136 تا 130.

(15)-توانا،مراد علی،مصدق در آئینه تاریخ،ص 52 تا 50.

(16)-ارسنجانی،حسن،خاطرات،ص 133.

(17)-روزنامه کیهان،مورخ 18/10/1331.

(18)-روزنامه کیهان،مورخ 30/10/1331،نامه آیت اللّه کاشانی به‏ دکتر مصدق.

(19)-همان.

(20)-مجله ترقی،مورخ 12 مرداد 1332.

(21)-همان.

(22)-بیانیه آیت اللّه بهبهانی به نقل از نمونه موجود در آرشیو روزنامه کیهان،مورخ 11 مرداد 1332.

(23)-سفری،محمد علی.قلم و سیاست،ص 816.

(24)-همان،ص 817.

(25)-عاقلی،باقر.روزشمار تاریخ ایران،ص 489.

(26)-همان،ص 490.

(27)-همان،ص 490.(سرگرد خاتمی بعدها به دلیل این‏ خوشخدمتی به فرماندهی نیروی هوائی رسید و ضمن ازدواج با فاطمه پهلوی-خواهر شاه-به درجه ارتشبدی ارتقا یافت)

(28)-عاقلی،باقر،روزشمار تاریخ ایران،ص 491.

(29)-همان،ص 491.

(30)-نجاتی،غلامرضا.تاریخ بیست و پنجساله ایران،ص 74.

(31)-نجاتی،غلامرضا،تاریخ بیست و پنجساله ایران،ص 74.

(32)-اسناد ساواک،پرونده اللهیار صالح،به نقل از ماهنامه پانزده‏ خرداد،شماره 4،آبان 1370.

(33)-توانا،مراد علی،مصدق در آئینه تاریخ،ص 47.

(34)-عاقلی،باقر،روزشمار تاریخ ایران،جلد اول،ص 450.

(35)-به نقل از کتاب مصدق السلطنه،اثر شهید حسن آیت،ص‏ 163.

(36)-همان.

(37)-نجاتی،غلامرضا،تاریخ بیست و پنج ساله سیاسی ایران،ص‏ 146.

(38)-بازرگان،مهدی،مدافعات در دادگاه تجدید نظر نظامی، انتشارات مدرس،1350،ص 135 و 136.

(39)-نجاتی،غلامرضا،تاریخ بیست و پنج ساله سیاسی ایران،ص‏ 177.

(40)-روزنامه کیهان،مورخ 29 اردیبهشت 1340.

(41)-نجاتی،غلامرضا.تاریخ بیست و پنج ساله سیاسی ایران،ص‏ 247،248.

(42)-نامه دکتر مصدق به دکتر شایگان.آرشیو کیهان.

(43)-افراسیابی،بهرام.مصدق و تاریخ،انتشارات نیلوفر،تهران، چاپ اول،ص 129.

(44)-روزنامه کیهان،مورخ 28 شهریور 1358.

(45)-عاقلی،باقر،ذکاء الملک فروغی،و شهریور 1320،انتشارات‏ علمی،ص 160.

(46)-بهار،مهدی،میراث خوار استعمار،ص 577.

(47)-همان،ص 607.

(48)-همان،ص 612.

(49)-همان،ص 614.

(50)-آیت،حسن.زندگی حقیقی،مصدق السلطنه،ص 67.

(51)-همان.

(52)-زندگینامه مصدق السلطنه-صفحه 100 و 101.

(53)-همان.

(54)-این گزارش در همان زمان نخست وزیری مصدق در دو نشریه فرانسوی«فیگارو»و«اکسیژن»منتشر گردید و مجله‏ خواندنیها در شماره 798 مورخ 30/1/1331 آن را نقل کرد.

(55)-روزنامه باختر امروز،شماره 592،مورخ 5/5/1330.

(56)-مذاکرات مجلس شورای ملی،جلسه 153،نطق‏ سید محمد علی شوشتری.

(57)-کی استوان،حسین،سیاست موازنه منفی در مجلس‏ چهاردهم.

(58)-صحیفه نور،مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی‏ (ره)،وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،جلد 15،ص 15.

(59)-سنجابی،کریم،خاطرات،نقل به مضمون.

(60)-شجیعی،زهرا،برگزیدگان سیاسی ایران در عصر مشروطیت.